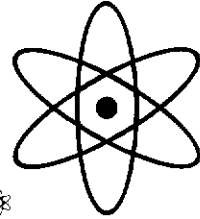


برهان وجودی

(هستی‌شناسی)

(۳)



عزّ الدین رضا نژاد

مناظره‌ی آنسلم با گونیلون

اهتمامی که گونیلون برای نادرستی برهان وجود شناسی به خرج داده بود، نتوانست به کلی برهان آنسلم را غیر موجه نشان دهد. از این رو، بعضی بر این باورند که گونیلون به درستی، برهان وجودی آنسلم را درک نکرد. دکتر نورمن ال. گیسلر^(۱) از جمله‌ی این دسته است. وی که یکی از نویسندگان کلام استدلالی مسیحی در دو دهه‌ی اخیر (در غرب) است، به دفاع از انواع براهین اثبات وجود خداوند برخاسته و با طرح مباحث ساده و در عین حال مستدل، به تعدیل و اصلاح نظریات و احیاناً به ردّ منتقدان براهین خداشناسی پرداخت. وی در کتاب فلسفه‌ی دین «Philosophy of Religion»، پس از

تذکار

گفته شد که «برهان وجودی» با دو تقریری که آنسلم قدیس از آن آرایه داده بود، در صدد تعریف از خداوند بر آمده و سپس با تصور کاملترین وجود، برای اثبات وجود خداوند استدلالی را آورده بود. از سوی دیگر، انتقادهایی بر برهان وجودی آنسلم وارد شد که زمینه‌ی دفاع و صورتهای دیگر تقریر برهان را برای طرفداران برهان وجودی برانگیخت. انتقاد گونیلون بر استدلال آنسلم در قسمت پیشین این مقال ملاحظه شد، اینک ادامه‌ی آن را از نظر می‌گذرانیم:

۱. دکتر نورمن ال. گیسلر Norman L. Geisler در سال ۱۹۷۷ به عنوان رئیس دپارتمان فلسفه دین در مدرسه‌ی دینی انجیلی در دیرفیلداییل نویر آمریکا مشغول به کار بود. او، پیش از آن، به عنوان رئیس دپارتمان فلسفه در تربیتی کالج و استادیار انجیل و کلام استدلالی مسیحی در کالج انجیل دیترویت بوده است. وی غیر از کتاب فلسفه دین، آثار دیگری دارد که بعضی از آنها عبارتند از: مسیح: مدار اصلی انجیل؛ اخلاق: بدلیها و عناوین، و اخلاق مسیحی عشق.

کنند . عدم وجود خداوند قابل استناد هست ولی قابل تصور نیست .

ایراد سوم : ما حتی نمی‌توانیم مفهوم کاملترین موجود ممکن را برسازیم ؛ این عبارت فقط تعدادی کلمه بدون هیچ معنا یا مرجعی است .

پاسخ سوم : ما معنی کلمه‌ی «خدا» را می‌فهمیم ، همان‌گونه که واقعیت‌های ذیل شواهدی بر آن است :

۱ . این لغت به همین صورت کلمه‌ای همگانی و مأنوس است .

۲ . ایمان و آگاهی ما مفاد این کلمه را فراهم می‌آورد .

۳ . مفاهیم نباید بر حسب تصورات حسی باشد ، تصور مفاهیم مجرد ، امکان دارد .

۴ . می‌توان خداوند را به طور غیر مستقیم ادراک کرد ، همان طریقی که خورشید را از طریق شعاعش ادراک می‌کنیم .

۵ . می‌توانیم مفهوم کاملترین را با کم‌کم فراهم آوردن آن از کمتر ، و از آن به کامل و از آنجا به کاملترین امکان برسانیم .

۶ . آنهایی که منکر داشتن تصویری از خدا هستند ، باید مفهومی از آنچه انکار می‌کنند داشته باشند .

ایراد چهارم : نمی‌توان از مفهوم وجود کامل به وجود خداوند بیشتر از آن پی برد که از تصور صرف جزیره‌ای کامل به وجود آن .

طرح دو صورت استدلال وجودی آنسلم ، مناظره‌ی آنسلم با گونیلون را - که در حقیقت برای دفاع از آنسلم است - ذکر می‌کند . او می‌نویسد :

راهب معاصر آنسلم ، گونیلون ، تصور نمی‌کرد که برهان آنسلم غیر قابل انکار است . مناظره‌ی ذیل کمک خواهد کرد تا برهان آنسلم روشتر گردد . اول ایراد گونیلون را مطرح خواهیم کرد و سپس جواب آنسلم .

ایراد یکم : برهان بر قضیه‌ای غلط بنا شده است و آن این که هرچه در ذهن وجود داشته باشد ، باید در واقعیت خارج ذهن نیز وجود داشته باشد .

پاسخ یکم : برهان دقیقاً برای هر وجودی به کار نرفته است بلکه فقط برای يك موجود ؛ یعنی ، موجود واجد کمال مطلق به کار رفته است (که در نظر آنسلم باید واجب الوجود هم باشد ؛ زیرا اگر فاقد وجود باشد ، واجد کمال مطلق نخواهد بود) .

ایراد دوم : اگر عدم وجود خداوند واقعاً غیر قابل تصور باشد ، پس هیچ کس نمی‌تواند در وجود او شك کند . اما افرادی در وجود او شك می‌کنند حتی وجودش را انکار می‌کنند (بدیهی است که غیر معتقدان به خدا وجود دارند) .

پاسخ دوم : افراد می‌توانند در عدم وجود خداوند شك کنند یا آن را بپذیرند ، اما نمی‌توانند عدم وجود خداوند را تصور

پاسخ چهارم: وجود يك جزیره نمی‌تواند ناشی از تصور آن باشد؛ زیرا چنین چیزی، موجودی واجد کمال مطلق نیست که نتواند فاقد چیزی باشد. تصور جزیره ممکن است فاقد وجود باشد، اما موجود واجد کمال مطلق نمی‌تواند فاقد چیزی باشد. تصور جزیره ممکن است فاقد وجود باشد، اما موجود واجد کمال مطلق نمی‌تواند فاقد هیچ چیز، مخصوصاً وجود، باشد.

ایراد پنجم: عدم وجود خداوند غیر قابل‌تصورتر از عدم وجود خودم نیست، من می‌توانم عدم وجود خودم را و همین‌طور عدم وجود خداوند را به تصور درآورم.

پاسخ پنجم: چنین نیست؛ عدم وجود هر چیزی به جز واجب‌الوجود، قابل‌تصور است. با فرض این که من وجود داشته باشم، نمی‌توانم اذعان کنم وجود ندارم. اما این که من هیچ‌گاه وجود نداشته‌ام، قابل‌تصور است؛ ولی در مورد واجب‌الوجود چنین نیست. اگر امکان داشته باشد که واجب‌الوجود موجود باشد، پس ضروری است که وجود داشته باشد، عدم وجود او غیر قابل‌تصور است.

ایراد ششم: وجود خداوند، قبل از آن که درباره‌ی ماهیتش بحث کنیم باید اثبات شود، در غیر این صورت هیچ‌مبنایی برای گفتن این که او کاملترین وجود ممکن

وجود است نخواهد داشت.

جواب ششم: چنین نیست؛ ما می‌توانیم صفات ایده‌آل را با هم مقایسه کنیم قبل از آن که واقعیت داشتن آنها را بدانیم.

نهایتاً، آنسلم ادعا می‌کند که ایرادهای گونیلون و بیان دوباره‌ی برهان آنسلم آشکار می‌کند که گونیلون برهان را از جهات زیر نفهمیده است:

گونیلون می‌اندیشید که برهان این گونه است:

۱. خدا بزرگترین تمام موجودات است.

۲. آنچه که در عالم واقع وجود داشته باشد بزرگتر از آن چیزی است که صرفاً در فاهمه باشد.

۳. بنابر این، خداوند باید در عالم واقع وجود داشته باشد (یا این که او نمی‌تواند بزرگترین باشد).

آنسلم می‌گوید: این بیان، بزرگترین وجود بالفعل را با بزرگترین وجود ممکن درهم آمیخته است. برهان صحیح فقط قایل است که بزرگترین موجود ممکن یا قابل‌تصور باید وجود داشته باشد. گونیلون این تمایز اساسی را در نظر نگرفته است و در نتیجه، قدرت مرکزی برهان را از دست داده است. این اعتقاد آنسلم بود.

گیسلر در ادامه، نظریه‌ی خود را در این باره چنین بیان می‌کند:

به نظر می‌رسد، آنسلم در مناظره چیره

بود. گونیلون برهان را نفهمیده بود و آنسلم به خوبی ایرادهایش را پاسخ می‌داد. البته این بدین معنا نیست که بگوئیم برهان آنسلم اعتبار لازم را دارد. (۲)

آری، چنان که پیش ازین، ملاحظه کردیم، برهان آنسلم، آن گونه نیست که در برابر همه‌ی انتقادات، مقاومت کند بلکه ایرادهای دیگری نیز وجود دارد که از زمان گونیلون تاکنون به استدلال وجودی آنسلم، شده است و ایراد آکویناس یکی از آنهاست که به طور اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

انتقاد توماس آکویناس به برهان وجودی

راهب قرون وسطایی دیگری که به برهان وجودی آنسلم ایراد وارد کرده است، سنت توماس آکویناس (۳) است. به نظر می‌رسد که وی برهان آنسلم را به قصد تقویت برهان وجوب و امکان [= جهان شناختی] رد کرد. گویا توماس با طرح مسئله‌ی ادعای «بدهت وجود خدا» برهان آنسلم را به آن برگشت می‌دهد و شاید از این طریق نتیجه گرفت که اگر برهان آنسلم معتبر باشد، معنای آن این است که وجود

خدا بدیهی است.

خوب است توضیح این مطلب را از دیدگاه اتین ژیلسون (۱۸۸۴-۱۹۷۸م) مورخ فلسفه‌ی قرون وسطی، فیلسوف نو توماسی فرانسوی، پی گیریم. وی نظریات توماس را چنین آورده است:

او گفته است: «هنگامی يك قضیه بدیهی است که محمول، در ذات موضوع مندرج باشد». فی المثل قضیه‌ی «انسان حیوان است» يك قضیه‌ی بدیهی است؛ زیرا «حیوان مندرج در ذات انسان است» آیا به همین نحو می‌توان گفت که «وجود» مندرج در ذات خداوند است؟ برهان آنسلم اگر به ارکان خدا برگردانده شود، همان‌طور که توماس چنین کرده، معنای آن چنین است؛ زیرا در واقع خدا دلالت بر موجودی می‌کند که برتر و بزرگتر از آن قابل تصور نیست. هنگامی که نام او فهمیده شود، خدا در ذهن کسی که آن نام را می‌فهمد، وجود دارد. اکنون می‌گوئیم که هم در ذهن و هم در خارج وجود داشته باشد، بزرگتر از موجودی است که فقط در ذهن وجود داشته باشد. بنابراین، موجودی که نتوان بزرگتر از آن را تصور کرد، هم در

۲. فلسفه‌ی دین، نورمن، ال. گیسلر، ترجمه حمید رضا آیت‌اللهی، ۱/ ۱۹۲-۱۸۹، انتشارات حکمت؛ به نقل از کتاب «برهان وجودی»، نوشته آلون بلاتینجا، صفحات ۲۷ تا ۲۷.

۳. توماس آکویناس Thomas Aquinas = قدیس توماس آکویتی = سن توما = توما الاکوینی (در تداول عربی) [معروف به حکیم آسمانی، ۱۲۲۵-۱۲۷۴م، فیلسوف ایتالیایی، بزرگترین شخصیت فلسفه‌ی مدرسی، یکی از بزرگترین قدیسان کاتولیکها، عمده‌ترین اثرش کتاب سوماتولوگیا [=مدخل الاهیات] است که اگر چه ناتمام است، شرح منظم الاهیات بر مبانی عقلی است. ر. ک: دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران، فرانکلین ۱۳۴۵.

وجود داشته باشد (زیرا همین که جمله «خداوند وجود دارد» فهمیده شود، ملاحظه خواهد شد که قضیه‌ای بالذات بدیهی است).

آکویناس با این فهم از برهان، سه ایراد به آن می‌گیرد:

ایراد یکم: این گونه نیست که همه، لفظ «خدا» را بدین معنی بفهمند «خدا آن است که هیچ چیز بزرگتر از آن نتواند تصور شود».

ایراد دوم: حتی اگر خدا بدین صورت فهمیده شود، اثبات نمی‌کند که خدا واقعاً وجود داشته باشد، بلکه فقط به وجود ذهنی او دال است. تنها طریق برای اثبات وجود خدا از این مسیر بر این منوال، پیش فرض گرفتن اوست.

ایراد سوم: قضیه‌ی «خداوند وجود دارد» فی نفسه بدیهی بالذات است اما بدیهی بالذات نیست؛ زیرا نمی‌توانیم به ذات خداوند (به عنوان واجب الوجود) مستقیماً معرفت یابیم. بلکه فقط می‌توانیم چنین معرفتی را به طور غیر مستقیم از آثارش در عالم خلقت کسب کنیم. بنابراین، تنها طریقی که می‌توانیم به حیثه اثبات وجود خداوند نفوذ کنیم، از طریق وجود مخلوقات است (بنحو ما تأخر) و نه با شهود مستقیم آن وجود (به نحو ما تقدم)

ذهن و هم در خارج وجود دارد. چون این نتیجه از همان تحلیل ذات خداوند (یعنی موجودی که از آن بزرگتر نتوان تصور کرد) ناشی می‌شود، می‌توان گفت که قضیه‌ی «خدا وجود دارد»، بدیهی است.

در این جا، آن وسوسه و اغوایی که متکلم را وادار می‌دارد تا مسیر آسانتر را پیمایند، دوباره خود را به متکلم می‌نمایاند؛ اما توماس یک بار دیگر از پذیرش آن امتناع می‌ورزد. اگر این برهان از نظر استدلال فلسفی قانع کننده نیست، صرف این واقعیت که این برهان مؤید وجود خداست، نمی‌تواند توجیه کافی برای پذیرش آن به شمار آید. و مع الوصف توماس در عین حال که این برهان را رد می‌کند در صدد است تا دلیلی را که باعث این خطاست، نشان دهد. (۴)

به تعبیر دیگر، توماس آکویناس، استدلال وجودی آنسلم را چنین فهمیده است که:

الف. خدا بنا به تعریف چیزی است که هیچ چیز بزرگتر از او نمی‌تواند تصور شود.

ب. آنچه هم ذهناً و هم واقعاً وجود داشته باشد، بزرگتر از آن است که فقط در ذهن موجود باشد.

ج. بنا بر این، خداوند باید واقعاً

۴. مبانی فلسفه‌ی مسیحیت، (ترجمه‌ای از: Elements of Christian Philosophy، اتین ژیلسون، مترجمان: محمد محمد رضایی - سید محمود موسوی، ص ۷۸-۷۹؛ چاپ اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

به وسیله‌ی تصور صرف او.

«گیسلر» پس از نقل ایرادات سه‌گانه‌ی توماس، می‌گوید: ایراد آکویناس ناشی از تفاوت مبده هستی‌شناسی او (در تجربه) با مبده آنسلم (در فکر) است. از این حیث آکویناس ارسطویی‌تر و آنسلم افلاطونی‌تر بود. به غیر از این، به نظر می‌رسد که آکویناس قدرت کامل برهان آنسلمی را جدای از استنباط اظهارات افلاطونی ارزیابی نمی‌کند. آکویناس هم مفهوم واجب‌الوجود را داشته است و با این همه ظاهراً آنچه را که آنسلم استدلال می‌آورد ارزشمند نمی‌داند؛ یعنی، این استدلال که این مفهوم (به هر صورتی که انسان بدان دست یابد) منطقی‌اً اقتضای اذعان به این را می‌کند که چنین موجودی واقعاً وجود دارد. (۵)

در هر حال، توماس معتقد است که خطای برهان آنسلم این است که این برهان مبتنی بر این فرض است که ما می‌توانیم صفات خدا را مانند موجود کامل متعالی، پیش از آن که اصل وجود او ثابت شود بشناسیم، در حالی که ما ابتدا باید وجود او را اثبات کنیم، سپس به بحث از صفات او پردازیم؛ و در پایان این پژوهش، ممکن است به طور کافی صفات خدا را بشناسیم. تا آن موقع، دلیل آنسلم فقط يك

اظهار نظر فرضی است که اگر خدا يك موجود کامل است، بالضروره باید وجود داشته باشد.

به علاوه استدلال او در حقیقت، انتقال از يك امر ذهنی به امری عینی است. صرف تصور این که خدا عبارت است از «موجودی که برتر از آن قابل تصور نیست» بالضروره مستلزم این نیست که در خارج از ذهن وجود داشته باشد. (۶)

نقد و بررسی

گرچه ارکان استدلال آنسلم از جهاتی متزلزل است و به عنوان دلیل کامل برای اثبات وجود واجب به حساب نمی‌آید، در عین حال آنچه که توماس در انتقادش آورده است خود مورد انتقاد دیگران واقع شده است که در زیر به نکاتی در این باره اشاره می‌شود:

الف. بعضی از نقدهای توماس، مشابه ایرادات گونیلون است، همانند وجه دوم از تقریر اخیر.

ب. هرچند نظم منطقی اقتضا می‌کند که از اصل وجود شیئی بر بحث از صفات و خصوصیات او مقدم باشد ولی چه مانعی دارد که برهانی اقامه شود که متکفل هر دو جهت باشد؛ هم اصل وجود را اثبات کند و هم صفات را تبیین نماید؟ همچنان که

۵. فلسفه‌ی دین، گیسلر، ص ۱۹۴-۱۹۲.

۶. فلسفه‌ی دین، محمد حسین زاده، ص ۲۴۴، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم؛ به نقل از-A History of Philosophy-V:2,P.:337؛ کلیات فلسفه، ص ۲۴۰.

علم حضوری دارد. و از این روست که می‌گوییم انسان فطرتاً خداشناس و خدا باور است... حال اگر پذیرفته شود که انسان به خداوند متعال علم حضوری دارد، نمی‌توان فعالیت‌های ذهن پس از ادراک حضوری یا مقارن با آن را نادیده گرفت. ذهن و عقل، مدرکات شهودی را تجزیه و تحلیل و تفسیر می‌کند. در نتیجه معرفتی حصولی که مبتنی بر ادراک خطا ناپذیر (علم حضوری) است از این راه می‌تواند حاصل شود؛ علاوه بر معرفتی حصولی که از راه استدلال و اقامه برهان به دست می‌آید.

د. گذشته از همه‌ی اینها، برهان برای اثبات واجب تعالی منحصر به استدلال «از طریق آثار و معلولات او» یا «از راه تحلیل مفهوم خدا» نیست؛ (چنان که ممکن است در استدلال از راه تحلیل و تأمل در مفهوم خداوند مناقشه نمود) بلکه می‌توان با تأمل در متشن هستی، بر مبدأ هستی استدلال کرد؛ این راهی است که الهیات و فلسفه‌ی غرب از آن غفلت کرده و بی‌اطلاع است.

تعجب است توماس آکویناس که از آثار ابن سینا بهره گرفته، چگونه دست کم از برهان وجودی و طریقه‌ی او غفلت کرده است؟ ابن سینا به همگان آموخت که علاوه بر استدلال از مخلوقات و معالیل می‌توان به حقیقت هستی تمسک کرد و مبدأ هستی را اثبات نمود. (۷)

برهان وجودی صدر المتألهین چنین نقشی ایفای می‌کند.

ممکن است گفته شود که منظور توماس این است که شما می‌خواهید از صفت يك موجود فرضی وجود واقعی او را ثابت کنید. بنابراین، سخن در این نیست که آیا با يك برهان می‌توان هم اصل وجود شیئی را اثبات کرد، هم صفاتش را یا نه؛ بلکه در این است که آیا اصل وجود شیئی را اثبات نکرده می‌توان صفتی از صفات او را- مانند برترین و کاملترین موجود- ثابت فرض کرد و از طریق این صفت اصل وجود را اثبات کرد؟ ولی با این وجود نیز اشکال توماس به نظر وارد نمی‌آید.

ج. صرف نظر از این اشکال، اگر برهان آنسلم تام باشد و صفت کاملترین یا برترین موجود در خارج مصداق داشته باشد این نقد مشکلی برای آن برهان نخواهد بود. به علاوه این که می‌گوید: «عقل هیچ‌گونه شناخت ماتقدمی از خداوند ندارد» مراد وی چیست؟ آیا می‌خواهد منکر علم حصولی به حق تعالی شود یا علم حضوری؟ اگر مراد وی این است که ما علم حصولی فطری به حق تعالی نداریم، سخن درستی است ولی اگر مراد نفی علم حضوری فطری باشد، سخن باطلی است؛ زیرا افزون بر آن که علم حضوری را نمی‌توان به عقل نسبت داد، انسان به پروردگار خود